



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۱/۱۱

زرغونه ولی

تحلیلی بر پیوند اقتدارگرایی، مردسالاری و مقاومت زنان

زنان افغانستان طی دهه‌های اخیر نقش محوری در مبارزات اجتماعی و سیاسی علیه تبعیض جنسیتی، خشونت ساختاری و اقتدارگرایی ایفا کرده‌اند. این مقاله با تکیه بر چارچوب‌های نظری فمینیسم انتقادی و نظریه اقتدارگرایی، به بررسی جایگاه جنبش زنان افغانستان، به‌ویژه پس از بازگشت طالبان به قدرت، می‌پردازد. یافته‌های تحلیلی نشان می‌دهد که زن‌ستیزی و اقتدارگرایی در افغانستان رابطه‌ای متقابل و تقویت‌کننده دارند و سرکوب سیستماتیک زنان، نه تنها ابزاری ایدئولوژیک بلکه راهبردی سیاسی برای حفظ قدرت است. در عین حال، مقاومت مستمر زنان افغانستان، به‌رغم هزینه‌های سنگین، به دستاوردهای مهمی در سطح مشروعیت‌زدایی بین‌المللی از حاکمیت طالبان انجامیده است.

۱. جنبش زنان در افغانستان سابقه‌ای طولانی در مبارزه برای آزادی، برابری و عدالت اجتماعی دارد. این جنبش، در بستری شکل گرفته که ساختارهای سنتی، تفاسیر سخت‌گیرانه مذهبی و نظام‌های سیاسی اقتدارگرا، خشونت علیه زنان را به امری نهادینه تبدیل کرده‌اند. همانند بسیاری از جوامع موسوم به «جهان سوم»، از جمله برخی کشورهای منطقه، افغانستان شاهد همپوشانی مذهب سیاسی، سنت مردسالار و اقتدارگرایی دولتی بوده است (Kandiyoti, 1988).

۲. اقتدارگرایی و زن‌ستیزی: چارچوب نظری

مطابق نظریه‌های انتقادی قدرت، اقتدارگرایی نه تنها در پی کنترل نهادهای سیاسی، بلکه در پی کنترل بدن، صدا و کنش اجتماعی زنان است. کارل مارکس به‌طور ضمنی به این مسئله اشاره می‌کند که مشارکت فعال و آگاهانه گروه‌های به‌حاشیه‌راندیده، از جمله زنان، تهدیدی مستقیم برای نظم‌های اقتدارگرا محسوب می‌شود (Marx, 1844).

پژوهش‌های معاصر نیز نشان می‌دهد که زن‌ستیزی یکی از ابزارهای کلیدی اقتدارگرایان برای بازتولید سلطه است؛ زیرا محدودسازی زنان، امکان بسیج اجتماعی، سازمان‌یابی و مقاومت مدنی را کاهش می‌دهد (Enloe, 2014). از این منظر، اقتدارگرایی و زن‌ستیزی دو پدیده مستقل نیستند، بلکه در یک رابطه دیالکتیکی، یکدیگر را بازتولید و تقویت می‌کنند.

۳. زنان افغانستان تحت حاکمیت طالبان: سرکوب ساختاری

با بازگشت طالبان به قدرت در سال ۲۰۲۱، سیاست‌های حذف سیستماتیک زنان از حیات عمومی به‌طور چشمگیری تشدید شد. محرومیت از حق آموزش، منع اشتغال، محدودیت شدید در رفت‌وآمد، حذف از نهادهای دولتی و بسته‌شدن مکاتب و دانشگاه‌های دخترانه، نمونه‌هایی از این سیاست‌هاست (Human Rights Watch, 2023).

بیش از چهار سال است که زنان افغانستان عملاً در وضعیت «حبس خانگی جمعی» قرار گرفته‌اند. اعتراضات مدنی زنان با بازداشت‌های خودسرانه، شکنجه، شلاق و بنا بر گزارش‌های متعدد، خشونت جنسی در بازداشتگاه‌ها پاسخ

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

داده شده است. این الگو نشان‌دهنده آن است که خشونت علیه زنان نه یک پیامد ناخواسته، بلکه بخشی از راهبرد حکمرانی طالبان است.

۴. پارادوکس مقاومت: چرا جنبش زنان تداوم دارد؟

پرسش کلیدی این است که چرا، علی‌رغم سرکوب شدید، جنبش زنان افغانستان همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد؟ پاسخ را می‌توان در نظریه مقاومت مدنی جست‌وجو کرد. مطابق دیدگاه اسکات (Scott, 1990)، گروه‌های فرودست حتی در شرایط سرکوب مطلق، اشکال متنوعی از مقاومت آشکار و پنهان را بازتولید می‌کنند.

جنبش زنان افغانستان، اگرچه به دستاوردهای فوری ساختاری نرسیده، اما موفق شده است هزینه‌های سیاسی حاکمیت طالبان را در سطح بین‌المللی افزایش دهد. عدم به رسمیت شناختن بیشترین کشور های جهان حکومت طالبان پس از بیش از چهار سال را می‌توان یکی از پیامدهای مستقیم مقاومت سازمان‌یافته زنان و دادخواهی جهانی آنان دانست.

۵. نقش زنان در تبعید و اجماع بین‌المللی

زنان و فعالان مدنی افغانستان در خارج از کشور، با ایجاد شبکه‌های فراملی، نقش مهمی در جهانی‌سازی مسئله زنان افغانستان ایفا کرده‌اند. برگزاری اعتراضات، کنفرانس‌ها و نشست‌های بین‌المللی در کشورهای مختلف از جمله آلمان، ایالات متحده، فرانسه، بلژیک، اتریش، دانمارک، هلند، انگلستان، کانادا و سوئد، به شکل‌گیری نوعی «اجماع اخلاقی جهانی» علیه سیاست‌های زن‌ستیزانه طالبان انجامیده است (Sikkink, 1998 & Keck).

تمرکز ویژه این کنشگران بر وضعیت زنان سرپرست خانوار، فقر، گرسنگی و بحران انسانی، پیوند میان مبارزه جنسیتی و عدالت اجتماعی را برجسته ساخته است.

۶. در نتیجه‌گیری می‌توان گفت

مبارزات زنان افغانستان نشان می‌دهد که زن‌ستیزی یکی از ستون‌های اصلی اقتدارگرایی است و حذف زنان، ابزار تثبیت قدرت سیاسی محسوب می‌شود. با این حال، مقاومت زنان، حتی در غیاب دستاوردهای کوتاه‌مدت، توانسته است مشروعیت نظام حاکم را در سطح ملی و بین‌المللی به چالش بکشد. این تجربه، نمونه‌ای بارز از قدرت کنش جمعی زنان در برابر سرکوب ساختاری است و جایگاه ویژه‌ای در ادبیات مطالعات جنسیت و اقتدارگرایی دارد. تهیه‌کننده: زرغونه ولی گلمیر جرمنی مورخ ۲۰۲۶، ۰۱، ۰۵